

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

منبع: سایت آینده را بساز  
برگردان: آمادور نویدی  
۲۰ دسمبر ۲۰۲۲

## چرا دیگر اتحاد جماهیر شوروی وجود ندارد؟

قسمت ۲: رکود اقتصادی-۲



با ترجمه این سلسله مقالات تلاش می‌شود تا با نگاهی ژرف به عوامل اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی، به دلایل فروپاشی (از این ببعد تخریب - م) اتحاد شوروی پی بُرد.

امید که با ترجمه این سلسله مقالات بتوانم اطلاعات مفید و روشن‌گرانه ای به جامعه فارسی‌زبان تقدیم کنم.

آمادور نویدی

\*\*\*\*\*

### ضرورت رشد باروری نیروی کار

«جهت پیروزی در رقابت اقتصادی با سرمایه‌داری، ضرورت دارد که در سطح باروری نیروی کار از کشورهای

پیشرفته سرمایه‌داری جلو زد.» (۱۶)

بخش بزرگی از موفقیت‌های اولیه اقتصاد برنامه‌ریزی شده براساس بسیج منابع انسانی و مادی فراوان جهت یک پروژه واحد بود.

باروری واقعی نیروی کار – سطح بازده در هر واحد از نیروی انسانی- در مقایسه با اقتصادهای سرمایه‌داری پیشرفته نسبتاً پائین باقی‌ماند. جان‌اتان اُرتور در کتاب سال ۱۹۷۷ خود: «سوسیالیسم در اتحاد شوروی» شرح می‌دهد:

«تکیه زیاد (بیشتر بر همان نیروی کار و ابزار تولید)، به جای تمرکز بر (فن‌آوری جدید) انعکاسی از شرایط تاریخی بود که سوسیالیسم ساخته می‌شد. سرمایه بسیار محدود بود و کمک از کشورهای سرمایه داری پیشرفته حتی محدودتر بود. حتی اگر سرمایه جهت ساخت یا واردات آن وجود داشت، درون کشور عرضه نیروی کار ماهر جهت ساخت و راه انداختن ماشین آلات پیشرفته بسیار نادر بود. در آغاز دوره صنعتی شدن واقعی (سال ۱۹۲۷)، پرولتاریای صنعتی بسیار کوچک و بخش ماهرش حتی کوچکتر بود. در طول دوره برنامه پنج ساله اول، یازده میلیون دهقان که صرفاً فاقد هیچ‌گونه آموزش تکنیکی یا هیچ نوع آموزش دیگری بودند به کارگر صنعتی تبدیل شدند. تحت این شرایط، صنایع سنگین تنها با اتکاء به استفاده زیاد از نیروی انسانی کارخانه‌های بزرگ، ابتدائی و غیرتخصصی ساخته می‌شد که یک‌روز برای تولید تراکتور و فردا یا پس‌فردای آن جهت تولید تانک تنظیم می‌شد...

به علاوه، هزینه سرمایه‌گذاری در صنایع سنگین می‌بایست بشدت متمرکز می‌شد که تا آنجائی‌که امکان‌پذیر بود، صرفه‌جویی نمود. اولویت‌ها باید در بخش کالاهای سرمایه‌ساز معین می‌شد. بنابراین، برای حمل و نقل کمتر از ساخت کارخانه‌ها هزینه می‌شد. به همین دلیل است که حتی امروز اتحاد شوروی در جاده‌های آسفالتی و برای کامیون‌ها بسیار نامرغوب است. سرمایه کافی هرگز جهت ساخت آن چیزی‌که برای رشد اقتصاد ضروری بود، وجود نداشت.

ستالین جهت حل مسأله «ترافیک» حمل و نقل، مراکز تولید عمومی، و مجتمع‌های عظیم صنعتی ساخت که در آن‌ها انواع گوناگون تولید در یک مکان و نزدیک منابع مواد معدنی یا دیگر مواد خام لازم متمرکز شده بودند. کارخانه‌ها به عنوان واحدهای تخصصی تولید یک محصول خاص ایجاد نشده بود؛ بل‌که آن‌ها جهت ساخت محصولات گوناگون بنا شده بودند. یک کارخانه معین ممکن است در مقیاس بزرگ ماشین آلات سنگین، همچنین فولاد با کیفیت بالا، چرخ خیاطی، تجهیزات کشاورزی، ابزار دقیق، آسانسور و دوچرخه تولید کند.

این قانون تکنولوژی است که هرچه یک ابزار بتواند انواع بیشتری از کارها را انجام دهد، کمتر تخصصی و ثروت تولید می‌کند. مراکز تولید عمومی ستالین بهترین راه حل جهت نیازهای صنعتی‌سازی تحت شرایط موجود بود. اما آن‌ها نتوانستند و این امر به توسعه صنعتی بسیار تکنیکی و سرمایه‌ساز منجر نشد.» (۱۷)

در دهه ۱۹۷۰، معلوم بود که اگر اتحاد شوروی با دامنه محدود فزاینده ای جهت گسترش استفاده از مواد خام یا نیروی کار، و با یک اقتصاد نسبتاً پیشرفته و بخرنج، همچنان می‌خواست از نظر توسعه و استانداردهای زندگی به مقام غرب برسد، به یک جهش کیفی در باروری نیروی کار نیاز داشت. جهت نمونه، یوری آندروپوف – که در آن زمان عضو برجسته دفتر سیاسی و متصدی ک گ ب (KGB) بود (و بعد دبیرکل حزب کمونیست اتحاد شوروی (CPSU) از سال ۱۹۸۲ تا مرگ بی‌موقع وی در اوایل ۱۹۸۴) – در سال ۱۹۷۰ اظهار داشت:

«ما به مرحله ای رسیده ایم که عوامل تشدید رشد اقتصادی تا حد زیادی تُهی شده است، به گونه ای‌که می‌توان نرخ توسعه اقتصادی و متعاقباً، افزایش رفاه مادی مردم شوروی را بیش‌تر با تشدید تولید اجتماعی حفظ نمود.» (۱۸)

جهت افزایش بازده باروری در هر واحد نیروی‌کارشاغل چند روش آشکار وجود دارد:

یکی اینست‌که کارگران را مجبور کنیم که سخت‌تر و باارزش‌تر کار کنند؛

دومی اینست‌که سازمان‌دهی مجدد سیستم تولید به طوری‌که مؤثرتر شود؛

سومی اینست‌که در زیرساخت‌های مرتبط به تولید، سرمایه‌گذاری هنگفتی شود؛

چهارمی (معمولاً بهترین گزینه) اینست‌که از اهرم تکنولوژی استفاده کنیم تا کار بیش‌تری توسط ماشین‌ها و کمتر توسط انسان‌ها انجام گیرد.

رهبری شوروی همهٔ پروسه‌های بالا را امتحان نمود ولی در پایان همهٔ آن‌ها را بسیار دردناک یافت. به جای افزایش همیشگی باروری نیروی کار که شدت مورد نیاز بود، چیزی که در واقع رُخ داد، این بود که: «پس از سال ۱۹۷۵، رشد باروری نیروی کار صنعتی شدیداً تنزل یافت - مطابق با ارقام رسمی نزدیک به ۵۰٪ (پنجاه درصد) و بر مبنای تخمین غربی‌ها تا دو سوم کاهش یافت.» (۱۹)

### سیستم برنامه‌ریزی غالب دیگر جهت هدف مستعد نبود

سیستم برنامه‌ریزی مرکزی که از سال ۱۹۲۸ اجراء شده بود، همان‌گونه در بالا شرح داده شد، بسیار موفق بود؛ اما به هرحال، یک چارچوب اقتصادی که در سال ۱۹۲۸ مناسب بود، الزاماً در ربع قرن بعد، در محیطی که قابل توجهی تغییر یافته، دیگر نمی‌توانست مناسب باشد. در واقع، دورهٔ پساجنگ، برنامه‌ریزی مرکزی با چندین مشکل سرسخت روبه رشد مواجه بود.

اقتصاد شوروی در دههٔ ۱۹۵۰ در مقایسه با اواخر دههٔ ۱۹۲۸، بی‌نهایت بغرنج تر بود و در نتیجه، برنامه‌ریزی دقیق، و سخت تر بود. متعاقب خرابی‌های جنگ و یک احساس گسترده که مردم شوروی در شرایط «همزیستی مسالمت آمیز» زندگی آسان‌تری کسب کرده بودند (که در مقالهٔ بعدی توضیح بیشتری داده می‌شود)، تمرکز دوباره ای بر روی تولید کالاهای مصرفی شد، یعنی طیف بسیار بیشتری از اقلام برای تولید وجود داشت. رشد تشریحی در شمار کالاها جهت تولید یعنی رشد تصاعدی در بغرنجی برنامه بود که به طور فزاینده ای شکننده می‌شد. کیران و کنی، طرفداران سترگ اقتصاد برنامه‌ریزی شده، قبول می‌کنند که:

«برنامه‌ریزی با بزرگ شدن اقتصاد مشکل‌تر و بغرنج‌تر شد. تا سال ۱۹۵۳، شمار مؤسسه‌های اقتصادی صنعتی به ۲۰۰۰۰۰ (دو صد هزار) رسید و شمار اهداف برنامه‌ریزی به ۵۰۰۰ (پنج هزار) رسید، و از ۳۰۰ (سه صد مؤسسه) در اوایل دههٔ ۱۹۳۰، و ۲۵۰۰ (دو هزار و پانصد مؤسسه) در سال ۱۹۴۰ رسید.»

مایکل پرنتی در کتاب بسیار خوب خود، سیاه جامگان و سرخ‌ها، این مشکلات را خلاصه می‌کند:

«برنامه‌ریزی مرکزی در اوایل دورهٔ تحدید سوسیالیسم جهت تولید فولاد، گندم و تانک، به منظور ساخت پایگاهی صنعتی و ایستادگی در برابر حمله نازی‌ها مفید و حتی ضروری بود. اما سرانجام از توسعه و رشد تکنولوژی جلوگیری نمود، و اثبات نمود که قادر به عرضهٔ طیف گسترده ای از کالاها و خدمات مصرفی نیست. هیچ سیستم کامپیوتری قادر نیست جهت مدرن سازی دقیق یک اقتصاد بغرنج اختراع شود.

هیچ سیستمی نمی‌تواند طیف عظیمی از اطلاعات دقیق مورد نیاز تصمیم‌گیری درست میلیون‌ها وظیفهٔ تولیدی را گردآوری و پروسه کند. برنامه‌ریزی از بالا به پائین پروژه را در سراسر سیستم خفه نمود. رکود در شکست تأسیس تشکیلات صنعتی شوروی جهت استفاده از نوآوری‌های انقلاب علمی - تکنولوژیک دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، از جمله کاربرد تکنولوژی کامپیوتری آشکار بود. اگرچه که شوروی بسیاری از بهترین ریاضی‌دانان، فزیکدانان، و سایر دانش‌مندان جهان را تولید کرد، اما اندکی از کار آن‌ها کاربرد واقعی یافت.» (۲۰)

یکی از مشکلات مهمی که مایکل پرنتی برجسته کرده، اینست که با سیستم غالب برنامه‌ریزی بر اساس تخصیص اعدادی جاه‌طلبانه، مدیران مؤسسات اقتصادی انگیزهٔ خیلی کمی جهت معرفی تکنولوژی جدید داشتند:

«آن‌ها مقامات خود را حفظ می‌کردند بدون این‌که تکنولوژی خلاقانه‌ای توسعه داده باشند، همان‌گونه هم دربارهٔ مدیران

ارشد و برنامه‌ریزان مرکزی آن‌ها صادق بود.»

به علاوه، این برنامه به تشویق تفکر کمیت بر کیفیت تمایل داشت:

«زیر فشار جهت دریافت نتایج کمی، مدیران اغلب از گوشه‌های کیفیت کم می‌کردند ... جهت نمونه، از آنجائی‌که خریداران دولتی گوشت به جای کیفیت به کمیت توجه داشتند، کشاورزان اشتراکی جهت تولید حیوانات چاق‌تر سود خود را به حداکثر می‌رساندند. ممکن‌ست که مصرف کنندگان اهمیتی به خوردن گوشت چرب ندهند، اما این مشکل آن‌ها بود. تنها یک کشاورز ابله یا مذهبی سخت‌تر کار می‌کرد تا گوشت با کیفیت بهتری در ازای دست‌مزد کم‌تری تولید کند.»

### ترغیب مردم به سخت‌تر کار کردن

یکی از عوامل کاهش باروری، عدم وجود انضباط در محیط کار بود؛ به زبان ساده، بسیاری از مردم خیلی کوشا نبودند. در اقتصادی با استخدام کاملاً تضمین شده، حفظ انضباط محیط کار سوال برانگیزست. کار - به ویژه نوع سخت و فزیک - معمولاً باید به نحوی دارای انگیزه باشد. تحت سیستم سرمایه داری، کار از طریق ترس از گرسنگی منجر به انگیزه می‌شود: اگر شخص بازده کاری قابل قبولی نداشته باشد، براحتی با یکی دیگر از میان «ارتش ذخیره کار» جای‌گزین می‌شود. این امر سنگ بنای اقتصاد سیستم سرمایه داریست. در واقع، سبقت باروری در کشورهای سرمایه داری در دهه‌های اخیر تا حدودی منطبق با «توجیه عقلانی» بوده است: جای‌گزینی کارگران با دستگاه‌های اتوماتیک یا روبات‌ها، مشاغل را با کاهش دست‌مزد و عدم مهارت همراه ساخته که حتی برای آن‌ها هم (در بازار کار جهانی با مرزهای کمتر و کمتر) رقابت زیادی وجود دارد.

اتحاد شوروی هرگز با معضل بی‌کاری روبه رو نبود؛ به عکس، از اشتغال بیش از حد رنج می‌برد - برای کار کردن، مشاغل بیش‌تر از افراد جویای کار بود. متعاقباً، اخراج مردم برای مدیران بندرت منطقی بود (و وانگهی از نظر قانونی انجام این‌کار بسیار سخت بود). اما اگر مردم بدانند که احتمال کم دارد اخراج شوند، چنانچه بخواهند با سیستم بازی کنند و تمایل به این‌کار داشته باشند، برای آن‌ها آسان است. مایکل پرنٹی می‌نویسد:

«اگر فردی اخراج می‌شد، تضمینات قانونی برای شغل دیگری داشت و برای یافتن کار بندرت با مشکل روبه رو می‌شد. بازار کار یک فروش بود. کارگران نمی‌ترسیدند کارشان را از دست بدهند، اما مدیران می‌ترسیدند که بهترین کارگرن خود را از دست بدهند و بعضی وقت‌ها با پرداخت دست‌مزد بیش‌تر مانع از رفتن آن‌ها می‌شدند.» (۲۱)

متعاقب جنگ، موضوع اشتغال بیش از حد بیان می‌شد، زیرا که به دلیلی آشکار، کارگران بسیار زیادی شهید شده بودند، آن‌هم زمانی‌که بازسازی کشور - و مراقبت از بیماران و مجروحان - نیازمند کار عظیمی بود.

به نظر می‌رسد که با توجه به تجارب قرن اول ساخت سوسیالیسم، در اوایل دوران انقلاب، معمولاً بسیج مردم برای خوب کار کردن بر مبنای انگیزه های اخلاقی و فداکاری مشترک برای آینده بهتر آسان‌ترست. ناگفته نماند که انقلاب عمیقاً انرژی‌زاست: انقلاب انرژی خلاق توده ها را آزاد می‌کند، و این امر منجر به تولید بیش‌تر و بهتر می‌شود. اما روشن است که حفظ این انرژی برای چندین نسل بسیار دشوارست. راثول کاسترو (در اواخر دهه ۱۹۷۰) این موضوع را در توصیف خود از گسترش و تأثیر مشکلات انضباط کاری در کوبا بیان نمود:

«نبودن انضباط کاری، غیبت‌های غیرموجه از کار، عمداً آهسته کار کردن به منظور فراتر رفتن از استانداردها - که اینک در عمل کم و ضعیف اعمال می‌شود - تا تغییر نکنند... به عکس زمان سرمایه داری، وقتی‌که مردم در روستاها روزانه ۱۲ ساعت کار طاقت فرسا و بیش‌تر کار می‌کردند، امروزه موارد بسیاری به ویژه در کشاورزی وجود دارد که مردم بیش از چهار یا شش ساعت کار نمی‌کنند... ما می‌دانیم که در بسیاری موارد رؤسای بریگادها و سرکارگرها با کارگران معامله می‌کنند که استاندارد را در نیمروز تمام کنند و بعداً می‌روند تا نیمروز دیگر را نزد کشاورزان کوچک

خصوصی برای درآمد اضافی کار کنند... یا دو یا سه کار استاندارد را در یکروز انجام می‌دهند و آن‌ها را در روزهای دیگر گزارش می‌دهند که سر کار نمی‌روند... همه این «حیله‌های داد و ستد» در کشاورزی را نیز در صنعت، خدمات حمل و نقل، تعمیرگاه‌ها و بسیاری مکان‌های دیگر می‌توان یافت، جایی‌که رفاقت بدون کنترل وجود دارد، مواردی از «تو دم مرا ببین و من هم دم ترا می‌بینم» که در محل کار دلم‌زدی می‌شود.» (۲۲)

همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد، در دوره پساجنگ در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، یک احساس عمومی ظاهر شد که همراه با فداکاری‌های بسیار زیادی بود و با ایجاد سطح جدیدی از امنیت ژئواستراتژیک از طریق ظهور دولت‌های سوسیالیستی رفیق در هفت کشور از دوازده کشور هم مرز، زندگی باید آسان‌تر و جامعه باید جهت تحقق وعده و وعده‌های سوسیالیستی برای رفاه متقابل پیش‌روی کند.

در قدرت‌های عمده سرمایه داری، از طریق استثمار نو زندگی آسان‌تری برای بخش‌های فقیرتر طبقه کارگر ایجاد شد. با این‌حال، برای اتحاد شوروی، این گزینه‌ها وجود نداشت. جهت داشتن غذای بیشتر، مسکن بهتر، لباس‌های بهتر، ماشین و غیره، چاره این بود که بیشتر تولید شود، و بیشتر کار کرد.

دولت آن‌زمان شدیداً از ضرورت بهبود فوری کیفیت زندگی مردم آگاه بود. هانسون می‌نویسد که نیکیتا خروشچوف، که از سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۴ در قدرت بود، «ریاست تغییر منابع اصلی به سمت و سوی کشاورزی، بهبود مشوق‌ها جهت تولید مواد غذایی، راه اندازی برنامه مسکن که بشدت مورد نیاز بود، کوتاه کردن کار هفتگی، کاهش بزرگ در نیروهای مسلح و کاهش اولویت صنایع سنگین ... را در دستور کار خود قرار داد. آنچه که با همه این بهبودها همراه نبود، رفم جدی در سیستم اقتصادی بود.»

هانسون نتیجه‌گیری می‌کند که: «کاستن نیروی انسانی سیستمی که تحت دولت خروشچوف اتفاق افتاد، احتمالاً به کاهش سرعت بعدی کمک کرد.» (۲۳)

دولت خروشچوف اضافه بر کاهش کار هفتگی، شروع به کاهش نابرابری درآمدها کرد. آلبرت زیمانسکی مشاهده نمود که، بین اواسط دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۷۰، شوروی‌ها «قریب نیمی از نابرابری در توزیع درآمد خود را برطرف کردند» (کاهش نسبت بالاترین دهک به پائین ترین دهک متوسط دستمزدها از ۱/۸ به ۱/۴) - یک کاهش رادیکال در نابرابری درآمد در مدتی بسیار کوتاه.» (۲۴)

در امریکا، طی مدت مشابه عملاً هیچ تغییری در برابری درآمدها صورت نگرفت. اگرچه حتی توزیع برابرتر دست‌مزد با عقاید سوسیالیستی ثابت‌قدم‌تر به نظر می‌رسد، اما کاهش نابرابری دست‌مزدها نیز احتمالاً تأثیری بر کاهش مشوق کار و مطالعه داشت.

ادامه دارد